معنای «شاخص معتدل» در تعبیر «خف میزان ترفعان منه»

استاد: شخص این عبارت را میفرمایید. «میزان» بهمعنای شاخصی شد که استقرار دارد. اگر شاخصی که استقرار دارد و اعتدال دارد و از افراط وتفریط به دور است، کسی آن «شهادتان» را داشته باشد، «ثقل»؛ این امر مورد استقرار و اعتدال او سنگینی میشود. وزن در آن بالا است. اما همین اعتدال ثابت برای دیگری که شهادتان ندارد، سبک است. مثل اینکه شما یک میزانی دارید که در کفهی ترازو، تنها ده گرم گذاشتهاید، اما یک میزانی دارید که در یک طرفش هزار کیلو گذاشتهاید. شما برای موازنه، خلاصه به اعتدال میرسد و میسنجید، اما در آنجا اعتدالش به این است که در مقابل آن سنگ ترازوی هزار کیلوییی بگذارید و اعتدال دیگری به این است که ده گرم بگذارید. هر دوی آنها اعتدال است. ثبات و قرار است. اما آن ثبات و قراری به ده گرم است که خفیف است و این ثباتی است که ثقیل است. یعنی آن اعمالی که ماندگار باشد را ندارد. آیهای که در هفتهی قبل خواندیم خیلی مهم بود: «قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا، ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا»[1]؛ هزینه شد و رفت. سرمایه را تمام کرد. «ضلّ سعیهم». «مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَرَمَادٍ ٱشۡتَدَّتۡ بِهِ ٱلرِّيحُ فِي يَوۡمٍ عَاصِفٖ»[2]؛ باد میآید و آن را میبرد. «وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا»[3]؛ هباء منثور چطور میخواهد ترازو را سنگین کند. کلش تمام شده است.

نمیدانم در جلسهی قبل گفتم یا در جای دیگری بود که داشتم تعریف میکردم. حدود سال شصت بود. یادم نیست. میتوان در روزنامهها نگاه کرد. شش نفر بودند، رفتند هواپیمایی را که از تهران به بندر میرفت را بدزدند. بعداً هم چون مظنهی آن بود، از این طرف ماموریتی را گذاشته بودند که مواظب باشند تا کسی خواست هواپیما را بدزدد، همان جا بزنندشان. چون مظنهی اینها بود. من یادم هست. شش نفر بودند. کسی که با مسلسل به کابین حمله کرد، مأمور مخفیای که مواظب بود، فوری او را زد. او هم به جای اینکه سراغ خلبان برود، خودش به زمین افتاد و بعد هواپیما به بندر نرفت. در اصفهان نشستند و آن مجروح را به بیمارستان بردند و نجات پیدا کرد. بعد شش نفر را ردیف کرده بودند و آنها محاکمه میکردند. کسی که از بیمارستان آمده بود، صدایش ضعیف بود و حرف میزد. آن پنج تا هم بودند. آخر کار آن قاضی گفت: آخرین دفاع خود را بکنید. کسی که مریض شده بود و در بیمارستان بود و تا دم مرگ رفته بود، گفت من میخواهم یک کلمه بگویم. بعد این را گفت: گفت برای من حالی پیش آمده است که مطمئناً این پنج رفیق من نمیدانند که چیست. اصلاً از آن خبر ندارند که چیست. بعد سریع گفت، گفت وقتی این مسلسل را به من زد، یک دفعه دیدم این سینه من باز شد و مثل ناودون دارد خون میآید. به رگبار بسته بودندش. میگفت: دیدم دارد خون میآید و افتادم روی زمین هواپیما. بعد تعبیرش این بود: گفت وقتی معظم خون بدن من رفت و بدن من یخ کرد، این مغز من مثل کامپیوتر شد؛ آن

زمان کامپیوتر تازه آمده بود. تعبیرش این بود که این مغز من مثل کامپیوتر شروع کرد تمام ریز به ریز جریانات کارهایی که انجام داده بودم، جلوی چشمم رژه رفت. حال در آنجا روی زمین هواپیما افتاده است، تا برگردند و بنشینند و من را به بیمارستان ببرند! گفت خبری بود. اینکه کامپیوتر گفت و تفصیل آن و تحلیل حرفهای آن وقتش نیست. آن چیزی که مقصود من بود، این بود: میگفت ای کاش من فقط اینها را میدیدم. دقیقاً حرفش این بود. گفت هر صحنهای که جلوی چشمم میآید ...؛ مثلاً در خانهی تیمی قرار میگذاشتیم که بروم فلانی را بکشیم. موتور و اسلحه را آماده کنیم، سرجایش او را بکشیم. گفت لحظه به لحظه این صحنهها را که میدیدم، یک حسرتی که چرا این کارها را کردم داشتم! آخر من زنده بودم و نفس میکشیدم. این سرمایهی الهی نزد من بود، این سرمایه برای اینها بود؟! بروم این کارها را بکنم؟! در خانه جمع شویم و برویم فلانی را بکشیم؟! گفت: یک حسرتی است که نمیتوانم برای شما توضیح بدهم و مطمئن هستم که این رفیقهای من هم اگر بگویند توبه کردیم، نمیدانند که توبهی لفظی است. اگر من بگویم تائب هستم، آن حسرت را ندیدهام. دیگر سراغ این کار نخواهم رفت. این خیلی جالب بود.

منظور من « هَبَاءً مَّنثُورًا» است. میبینند از اینجا به آنجا سرمایه را هدر داد. «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْ

قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ[4]» محض اینکه کار میگذرد آن وقت حسرتی میآید که من شوخی طلبگی میکنم. مرحوم آقا ضیاء میگویند: «طبیعی الشیء لایفقد من کمالها شیء»؛ میگویند طبیعی از کمال خودش چیزی کم ندارد. در اصول داشتند. من شوخی میکنم: « وَأَنذِرْهُمْ يَ
الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِ
الْحَسْرَةِ»؛ طبیعی حسرت میآید که لاتفقد من کمالها شیء.وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِ
میبینند همه چیز تمام شد. سرمایه رفت. به چه چیزی؟ به تعیش و از این کاباره به آن کاباره، از این خانه به آن خانه و هیچ! «هَبَاءً مِّنثُورًا»، «كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ»، ای دو
آیهی شریفه که میفرماید: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَا

ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ[5]»، اینها اعمال کسانی میشود که اینطور هستند. لذا به این معنا «خفّ میزان»؛ کسی که شهادتان را ندارد، میزان سبک دارد؛ همه سرمایهاش از بین رفته است. اما کسی که «ثقلت میزان توضعان فیه»؛ وقتی «شهادتان» در میزان او بیاید، کاملاً سنگین و پر

بار میشود که از درجهی حق بالا است. «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ[6]» چه که ماندگار است، میزان ثقل و خفت میشود.

---

[1]. الکهف، آیهی ۱۰۳ و ۱۰۴.

[2]. ابراهیم، آیهی ۱۸.

[3]. الفرقان، آیهی ۲۳.

[4]. مریم، آیهی ۳۹.

[5]. النور، آیهی ۴۰.

[6]. الاعراف، آیهی ۸.

بازبینی #2
ایجاد شده 13 فوریه 2024 14:37:00 توسط ... .
به روزرسانی شده 15 فوریه 2024 11:57:05 توسط ... .